

# ویتگنشتاین بمب اتم است

## لودویگ ویتگنشتاین به روایت دانشجوی فلسطینی‌اش وصفی حجاب

گروه دین و فلسفه: وصفی حجاب جوانی فلسطینی که از بیت المقدس بار سفر می‌بندد و سال‌ها بعد، بدل به تنها کسی می‌شود ویتگنشتاین، راهنمایی رساله‌اش را به عهده می‌گیرد. همان دانشجوی جوانی که به عنوان دبیرِ باشگاه علوم اخلاقی کمبریج، نامه‌ای به پوپر نوشته و او را به سخنرانی دعوت کرده و مقدمات دیداری تاریخی را فراهم می‌آورد. ماجرای شگفت‌انگیز وصفی حجاب به سال 1945 باز می‌گردد، زمانی که وی در بیت المقدس و در مدرسه‌ای به تدریس ریاضی مشغول بود و بعد با بورسی تحصیلی به کمبریج می‌آید. وصفی حجاب درباره استاد خویش ویتگنشتاین می‌گوید: بسیاری بر آنند که فلسفه سراسر پانوشتی است به اندیشه افلاطون، ولی باید افزود «تا زمانی که ویتگنشتاین آمد».

مقاله محمدسعید عبداللهی درباره ویتگنشتاین براساس قرائت دانشجوی فلسطینی‌اش وصفی حجاب را که اخیراً در «دین‌آنلاین» منتشر شده است می‌توانید در ادامه بخوانید.

کتاب «ویتگنشتاین - پوپر و ماجرای سیخ بخاری»

محمدسعید عبداللهی

سال‌ها پیش، زمانی که در کتابفروشی‌های مختلف شهر پرسه می‌زدم، نام کتابی سخت چشمم را گرفت، «ویتگنشتاین- پوپر و ماجرای سیخ بخاری». برای نوظلمه‌ای که دلی در گروِ فلسفه غرب دارد و زلفی با فیلسوفِ شوریده سرِ مغرب زمین، ویتگنشتاین گره زده است، عنوان کتاب بی‌اندازه دلبری می‌نمود. از سوی دیگر، افزون شدنِ نام مترجمِ چیره‌دست و خوش‌ذوقی چون «حسن کامشاد» جای هیچ‌اما و اگر، دست‌کم در خوشخوان بودن کتاب و اعتماد به آن باقی نمی‌گذاشت. آن زمان نام‌هایی چون ویتگنشتاین، راسل، پوپر، فرگه، آیر، کارنپ و... برایم آن اندازه بزرگ بود که اشاره گذرا و کوتاهِ نویسندگانِ کتاب به

نام «وصفي حجاب» را نادیده گرفته و از کنارش به سادگی بگذرم. اما چندین ماه پیش، هنگامی که به مناسبتی، مجموعه مقاله‌ای قدیمی به پاسداشت مقام فیلسوف اتریشی را تورق می‌کردم، از لابه‌لای مقاله‌های آلمانی و انگلیسی، نوشته شخصی به نام «چارلز جانسون» توجه‌ام را به خود معطوف ساخت. بند نخست مقاله او کافی بود که آنچنان شگفت‌زده شوم که دوره بیفتم و در میان خروارها آوار مقالات فلسفی، تک نوشته‌ها، جستارها و ... در باب ویتگنشتاین، نام «وصفي حجاب» را جست‌وجو کنم.

### وصفي حجاب؛ شاگرد فلسطینی ویتگنشتاین

داستان جوانی فلسطینی که از بیت‌المقدس بار سفر می‌بندد و سال‌ها بعد، بدل به تنها کسی می‌شود ویتگنشتاین، راهنمایی رساله‌اش را به عهده می‌گیرد. همان دانشجوی جوانی که به عنوان دبیر باشگاه علوم اخلاقی کمبریج، نامه‌ای به پوپر نوشته و او را به سخنرانی دعوت کرده و مقدمات دیداری تاریخی را فراهم می‌آورد. پوپر تنها کسی نبود که جوان فلسطینی با نامه‌نگاری و پیگیری به کمبریج آورد، ا. ج. آیر فیلسوف نامدار، کسی که پوزیتیویسم منطقی را برای انگلیسی‌ها سوغات آورد نیز در زمره کسانی بود که وصفي حجاب به کمبریج دعوت کرد. آیر فیلسوفی بود که ویتگنشتاین درباره‌اش گفته است:

«مشکل آیر این است که همواره و همه جا باهوش است».

با این همه، آنگونه که گفته‌اند، آیر در جایی که ویتگنشتاین حضور داشت به دشواری سخن می‌گفت.

باری، ماجرای شگفت‌انگیز وصفي حجاب به سال 1945 باز می‌گردد، زمانی که وی در بیت‌المقدس و در مدرسه‌ای به تدریس ریاضی مشغول بود و بعد با بورسی تحصیلی به کمبریج می‌آید. او که سودای پیشرفت در ریاضی در سر می‌پروراند، نتوانست در برابر وسوسه‌های فلسفه دوام آورد و تصمیم به تعویض رشته در مقطع دکتری گرفت. بعدتر هشدار و نهیب کسانی چون ریچارد بریث ویت در او کارگر نیفتاد و پیشنهاد راهنمایی رساله خود را با ویتگنشتاین در میان گذاشت و در برابر تعجب همگان، ویتگنشتاین پیشنهاد او را پذیرفت. باری، دیگر اساتید به او گوشزد کرده بودند که هرچند بسیار می‌توان از ویتگنشتاین آموخت، اما خبری از رساله و فرآیند نوشتن و به سامان رساندن يك پروژه آموزشی نیست.

## ویتگنشتاین بمب اتم است

جوان فلسطینی در معاشرت با استاد متفاوت و گاه پرخاشگرش یکسره خاموش بود. محوطه و باغچه‌ترینیتی کالج فضای خوبی برای پرسه‌های فلسفی بود، بیشتر راهنمایی‌های ویتگنشتاین نیز در همین پیاده‌روی‌ها رخ می‌داد. وصفی حجاب که با هزار آرزو بار سفر بسته بود و دشواری غربت به جان خریده بود، اکنون و پس از آشنایی و مجالست و انس با ویتگنشتاین، خود را از نظر فکری بی‌پناه می‌دید؛ ترک کمبریج کرد و خیال گرفتن مدرک دکتری را از سر برون راند. مدتی از آوردگاه‌های فلسفی کناره گرفت و دوباره به ریاضیات روی آورد. به دوستان و نزدیکانش می‌گفت، شما ویتگنشتاین را نمی‌شناسید، او بمب اتم است، تندباد و گردباد است، کسی این را در نمی‌یابد. وصفی حجاب آنگونه که ادموندز و آیدینو می‌نویسند، در باب استاد خویش می‌گوید: بسیاری بر آنند که فلسفه سراسر پانوشتی است به اندیشه افلاطون، ولی باید افزود «تا زمانی که ویتگنشتاین آمد». پس از آن روزها، حجاب مدتها حضوری در محافل و مجالس علمی نداشت و در حجاب بود تا به ناگه در 1999 پرده از رخ کشیده و به کنفرانسی در اتریش آمد. سخنان و گفت و شنودهایش هياهو به پا کرد و توجه بسیاری را در آن زمان به خود جلب کرد.

## ویتگنشتاین به روایت دانشجوی فلسطینی‌اش

وصفی حجاب در مقاله‌ای که بعدتر در باب اندیشه استاد خود، ویتگنشتاین نوشت به نکات جالبی اشاره دارد، او خاطره نخستین برخوردهایش با استاد را اینگونه به یاد می‌آورد:

در چند دقیقه اول کلاس، ویتگنشتاین بر وقت‌شناسی و الزام خود و شاگردان برای حضور در کل ترم تاکید کرد. او با اشاره به اینکه درس و کلاسش بی‌اندازه کسل‌کننده است، به تاکید و تکرار از دانشجویان خود درخواست می‌کرد کلاس و بحث با او را ترک کنند. اغلب مک‌های طولانی و سکوتی رسمی در فضای کلاس حاکم بود. در همه حال سختگیر و ترشروی بود. در ملاقاتی که پیشتر با او داشتم، از من پرسید که چرا می‌خواهم فلسفه بخوانم. من پاسخی را که فکر می‌کردم روشن است، بیان کردم: «برای یافتن حقیقت». او تلاش کرد تا میل به خندیدن با صدای بلندش را سرکوب و پنهان سازد و موفق شد بگوید: مکتب فلسفی کمبریج توجهی به یافتن حقیقت ندارد. پس از نخستین دیدارها با او می‌دانستم که این مرد می‌تواند نشانم دهد که چگونه مفاهیم را در اجزای آنها تجزیه و تحلیل و چگونه آن مواد را در

مفاهیم اصلی ترکیب کنم. باری، او می‌تواند به من نشان دهد که چگونه حقیقت را پیدا کنم. (برگرفته از مقاله «نقشه گمشده ویتگنشتاین»، وصفی حجاب)

## مثل و استعاره

چارلز جانسون [1] در مطلبی که با عنوان «مثلها» [2] که در مجموعه بزرگداشت ویتگنشتاین آورده است [3]، می‌گوید:

«ویتگنشتاین در طول دو سال آخر تدریس خود در دانشگاه کمبریج، 1945-1947، برای تنها راهنمایی علمی زندگی‌اش، وصفی حجاب [4] را پذیرفت. پروفیسور حجاب در سال‌های اخیر توجه بسیاری به خود جلب کرده است. حجاب در زمان دیدار معروف میان ویتگنشتاین و پوپر، دبیری باشگاه علوم اخلاق کمبریج را به عهده داشت. آنچه حجاب از ویتگنشتاین آموخت بیشتر محدود و معطوف به قدم زدن در باغ‌ترینیتی کمبریج و گفت و شنودهای علمی بود. در این قدم زنی‌ها، حجاب، الیزابت آنسکوم و ویتگنشتاین عمیقاً به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند. ویتگنشتاین گهگاه داستان‌های متنوع و پر مایه‌ای تعریف می‌کرد. حجاب این داستان‌های روشنگر را «مثل» می‌نامید. آنگونه که وصفی حجاب روایت می‌کند، ویتگنشتاین نیز از برخی داستان‌های خود با عنوان مثل و تمثیل یاد کرده است. وصفی حجاب در سمپوزیوم ویتگنشتاین در سال 2002، مثلی ویژه برای من و همسرم بازگو کرد. هدف اصلی‌ام در این مقاله به ثبت رساندن این مثل است تا مبادا فراموش شود. مثلی که آن را در نوشته‌های منتشر شده ویتگنشتاین نیافتم. اگر شما خوانندگان منبع دیگری برای این مثل دارید، از روی لطف مرا باخبرسازید. این مثل، داستانی بصیرت‌افزا است و بسیار بیشتر از آنچه من در اینجا می‌گویم، می‌توان از آن بهره گرفت. آنچه می‌آید متن پیاده شده از نوار ضبط شده وصفی حجاب است که این مثل را بازگو می‌کند. این نوار در 9 اکتبر 2002 ضبط شده است. حجاب با بازگویی داستان بطری مگس گیر از بند 309 کتاب تحقیقات فلسفی آغاز می‌کند، «هدف تو در فلسفه چیست؟ به مگس راه خروج از بطری مگس گیر را نشان دادن.» توجه داشته باشید که استعاره فرار هم در داستان بطری مگس گیر و هم در داستان و تمثیل بعدی وجود دارد.»

**فلسفه؛ همچون نشان دادن راه خروج به مگس از بطری مگس‌گیر**

حجاب می‌گوید: «ویتگنشتاین گاه در باب استعاره و تمثیل سخن می‌گفت. او سعی می‌کرد با استفاده از استعاره بطری وارونه توضیح دهد که

چگونه شخص او در رساله حضور دارد. مگس با گزینش مسیر اشتباه و برخورد به شیشه تلاش در ترك و خروج از بطري دارد. راه حل مشکل به شکل درست این است که مگس را وادار سازیم که مسیر خود را معکوس ساخته و از راهی که آمده به عقب بازگردد. اینگونه شما مشکلات فلسفه را حل می‌کنید. از خود می‌پرسید چگونه به این مشکلات سوق داده شده‌اید و سپس اگر [بتوانید] نقطه‌ای را که وارد بطري شده‌اید بیابید، شاید راهی برای ترك آن پیدا کنید.» (نوار ضبط شده از حجاب، 2002)

پیش‌تر تصور می‌کردم روش ویتگنشتاین در فلسفه‌ورزی توسط فیلسوفان معاصر و به دلیل نگرش خصمانه آنها پذیرفته نشده است. فکر می‌کردم که آنها از ویتگنشتاین بیزارند، زیرا او در پی آن بود به شکل‌گیری نظریه و استدلال پایان دهد. اما او به دنبال وضوح بود، وضوحی که باعث می‌شد مشکلات فلسفی از میان برداشته شوند. اکنون فکر می‌کنم رویه‌های ویتگنشتاینی به دلیل عدم آگاهی از موقعیت و شرایط به‌طور گسترده مورد پذیرش قرار نگرفته است. فیلسوفان نمی‌خواهند از بطري مگس‌گیر بیرون بیایند، زیرا نیازی به فرار ندارند. غافل از اینکه در دام افتاده‌اند.

### حیرت و درمان در فلسفه ویتگنشتاین

بطري مگس‌گیر و دیگر تمثیل‌ها نقش مهمی در رویکرد ویتگنشتاین دارند. آنها به مثابه یادآوری، عمل می‌کنند. یادآوری‌هایی که ما را یاری دهند تا چیزهایی را که برایمان آشنا هستند اما به نوعی فراموش کرده‌ایم به یاد بیاوریم. رویه ویتگنشتاین در فلسفه‌ورزی با نوعی درمان مقایسه شده است. این درمان تنها زمانی کارگر است که حیرت و سرگشتگی‌ای صادقانه وجود داشته باشد. حیرت ما تنها در صورتی صادقانه است که از آن آگاه باشیم و واقعا بخواهیم از آن رهایی یابیم.

تمثیل دیگری که جانسون از سخنان وصفی حجاب و گفت‌وگویی با او نقل می‌کند، مثل «دیوار» است. او می‌گوید، این خود ویتگنشتاین بود که نام «دیوار» را برای این مثل برگزید:

### مثل دیوار برای فلسفه ویتگنشتاین

«شخصی در روستایی روزگار می‌گذراند. در آن روستا دیواری بسیار بلند وجود داشت و هیچ‌کس از آن دیوار عبور نکرده بود. با این همه، آثار مبهمی روی دیوار وجود داشت که گویی دروازه‌هایی بر آن وجود

دارد، اما کسی تاکنون هیچ‌کدام از آنها را باز نکرده بود. يك بار شخصي [يعني ويتگنشتاين] دريافت که سوراخ‌هاي زيادي روي اين ديوارها وجود دارد و همچنين متوجه شد که کليدهاي کوچک و درخشان پديدار است، کليدهاي طلايي‌اي که در همه جا پراکنده شده‌اند و تلاش کرد پاره‌اي از اين کليدها را به ترتيبِ درست روي برخي از اين سوراخ‌ها بچرخاند، بعد دريافت مي‌تواند دروازه‌ها را به سادگي بگشايد. اما کليدها بايد به ترتيبِ درست چرخانده ميشدند، سپس مردم به اطراف رفته و گفتند که تمام دروازه‌ها باز شده، که چنين چيزي درست نبود و پاره‌اي نيز گفتند دروازه‌اي باز نشده است و اين نيز سخني درست نبود. اطرافيانش مجذوب کليدهاي کوچک و درخشانِ طلايي شده بودند و شروع به بازي با آنها نموده و فراموش کردند که هدفِ آن کليدها باز کردن دروازه‌ها بود.» (نوار ضبط شده از حجاب، 2002)

### ويتگنشتاين؛ کليد حل سردرگمي‌هاي فلسفي

جانسون بر اين باور است که يادآوري و تذکرهاي ويتگنشتايني کليد حل سردرگمي‌هاي فلسفي است. باري، تذکر اين نکته که کلماتي مانند «تجربه» و «دنيا» به اندازه «ميز» و «لامپ» کاربردهاي فروتنانه‌اي دارند، ممکن است چندان هيچان‌انگيز به نظر نرسد. (تحقيقات فلسفي، بند 97) کارهايي که مي‌توانيم با اين يادآوري و تذکر انجام دهيم، يعني حل سردرگمي‌هاي مشکل‌ساز، هيچان‌انگيز هستند. با اين حال، ويتگنشتاين مطمئنا آگاه بود که تذکرها ممکن است کسل‌کننده و معمولي به نظر برسند. او در فرهنگ و ارزش نوشت: «حل مسائل فلسفي را مي‌توان با هديه‌اي در يك افسانه مقايسه کرد: درون قلعه جادويي که به نظر مسحورکننده مي‌آيد، اما اگر بيرون در نور روز به آن نگاه کنيد چيزي نيست جز يك قطعه آهن معمولي (يا چيزي شبيه به آن). (ويتگنشتاين 1980). باري، حتي کليدهاي طلايي نيز اگر اقلام معمولي باشند و در همه جا افتاده باشند، مي‌توانند بسيار ساده به نظر برسند. ممکن است تمايل داشته باشيم که آنها را برداريم، مدتي با آنها بازي کنيم، حوصله‌مان سر برود و به‌طور اتفاقي آنها را کنار بگذاريم.

### نقشه گمشده ويتگنشتاين

در نخستين سال قرن بيستم، وصفي حجاب مقاله‌اي با عنوان «نقشه گمشده ويتگنشتاين» [5] نگاشت و تلاش کرد پاره‌اي از نکاتي که در نظرش براي فهم اندیشه ويتگنشتاين ضروري بود، به مخاطبين خود

ارایه دهد. او بر این باور است که بسیاری از فیلسوفان حرفه‌ای هنوز ویتگنشتاین پس از تحقیقات فلسفی را نشناخته‌اند، درکش نکرده و نمی‌دانند چگونه او را بفهمند و بفهمانند. اندیشه ویتگنشتاین دشوار و دیریاب است. وصفی حجاب عقیده دارد که در اندیشه ویتگنشتاین، فیلسوف، چونان رفتگری است که در خیابانِ اندیشه می‌گردد و گل و لای‌هایی را که مانع تردد در گذرگاه‌های فکر میشوند از میان می‌زداید. بنابراین هر يك از شما باید جاروی مخصوص خود را بیابد و تلاش کند در زمینه انتخابی خود ابهامات را برطرف سازد، در غیر این صورت، فلسفه را رها کرده و کاری صادقانه و مفید برای انجام دادن پیدا کنید، کاری مانند معلم مدرسه ابتدایی یا باغبانی. محورهای اصلی مقاله وصفی حجاب عبارتند از:

1. تعریف ظاهری متافیزیک
2. تجربه نخستین حضورم در درسگفتارهای ویتگنشتاین
3. متافیزیک به مثابه حالتی راکد از زبان
4. مسیر پر فراز و نشیب ویتگنشتاین به سوی حقیقت
5. اکتشافات عمده ویتگنشتاین
6. توسعه نقشه گمشده ویتگنشتاین

## آینده فلسفه

تحلیل و ارزیابی نوشته‌های وصفی حجاب مجالی موسع می‌طلبد. در این یادداشت تنها در پی توجه دادن به شخصیت و ایده‌های فلسفی یکی از بی‌شمار شاگردان ویتگنشتاین بودم. شاگردی که در باخترزمین نیز کمتر نام او به میان می‌آید. با این همه دریافتم که چند سالی است جیمز کلاگ ویتگنشتاین پژوه امریکایی درباره شخصیت و اندیشه وصفی حجاب کار می‌کند و امیدوارم هرچه زودتر نوشته‌ها و تحقیقاتش در دسترس قرار گرفته و منتشر شوند. باری، اگرچه در کشور ما ویتگنشتاین، فیلسوفِ شناخته‌شده‌ای است، اما شاگردان و میراث‌داران او چندان بختی برای دیده شدن و نقد و بررسی افکار و دیدگاهشان نداشته‌اند. تا جایی که الیزابت آنسکوم، راش ریز و فردریک فون رایت که سه تن از مهم‌ترین شاگردان و میراث‌داران علمی او هستند، گرچه آوازه‌ای بسیار دارند، اما کمتر بدان‌ها پرداخته شده است.

فهرست ارجاعات:

Charles W. Johnson [1]

Parables [2]

Contributions of the Austrian Ludwig Wittgenstein Society, [3]  
Editorial Board: Elisabeth Leinfellner, Rudolf Haller, Werner  
Leinfellner, Klaus Puhl Paul Weingartner

Wasfi Hijab [4]

Wittgenstein's Missing Map, [https://wab.uib.no/ojs/index.php/agora\\_alws/article/view/2428](https://wab.uib.no/ojs/index.php/agora_alws/article/view/2428) [5]

---

وصفي حجاب جواني فلسطيني که از بیت المقدس بار سفر مي‌بندد و سال‌ها بعد، بدل به تنها کسی ميشود ويتگنشتاين، راهنمايي رساله‌اش را به عهده مي‌گيرد. همان دانشجوي جواني که به عنوان دبیر باشگاه علوم اخلاقي کمبریج، نامه‌اي به پوپر نوشته و او را به سخنراني دعوت کرده و مقدمات دیداري تاريخي را فراهم مي‌آورد. ماجراي شگفت‌انگيز وصفي حجاب به سال 1945 باز مي‌گردد، زماني که وي در بیت‌المقدس و در مدرسه‌اي به تدریس ریاضي مشغول بود و بعد با بورس تحصيلي به کمبریج مي‌آيد. او که سوداي پیشرفت در ریاضي در سر مي‌پروراند، نتوانست در برابر وسوسه‌هاي فلسفه دوام آورد و تصميم به تعویض رشته در مقطع دکتری گرفت. بعدتر هشدار و نهیب کسانی چون ریچارد بریث ویت در او کارگر نیفتاد و پیشنهاد راهنمايي رساله خود را با ويتگنشتاين در میان گذاشت و در برابر تعجب همگان، ويتگنشتاين پیشنهاد او را پذیرفت. باري، دیگر اساتید به او گوشزد کرده بودند که هرچند بسیار مي‌توان از ويتگنشتاين آموخت، اما خبري از رساله و فرآیند نوشتن و به سامان رساندن يك پروژه آموزشی نیست.

جوانِ فلسطيني در معاشرت با استادِ متفاوت و گاه پرخاشگرش یکسره خاموش بود. محوطه و باغچه ترينيتي کالج فضاي خوبي براي پرسه‌ها و پرسه‌هاي فلسفي بود، بیشترِ راهنمايي‌هاي ويتگنشتاين نیز در همین پیاده‌روي‌ها رخ مي‌داد. وصفي حجاب که با هزار آرزو بار سفر بسته بود و دشواري غربت به جان خریده بود، اکنون و پس از آشنايي و مجالست و انس با ويتگنشتاين، خود را از نظر فکري بي‌پناه مي‌دید؛ ترك کمبریج کرد و خیال گرفتنِ مدرک دکتری را از سر برون راند. مدتی از آوردگاه‌هاي فلسفي کناره گرفت و دوباره به رياضيات روي

